



روزنامه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، ورزشی صبح ایران
صاحب امتیاز و مدیر مسؤول: مهدی رحمانیان
نشانی: میدان آرژانتین، خیابان زاگرس، پلاک ۹، ساختمان شرق، طبقه همکف
تلفن: ۸۸۶۵۴۳۹۱-۲-۰۲۰۸۸۸۸۰۷۱۹-۰۸۸۸۸۰۷۱۹-۰۸۸۶۵۸۵۷۵
تلفن آگهی‌ها: ۰۸۸۸۸۰۷۱۹-۰۸۸۸۸۰۷۱۹-۰۸۸۶۵۸۵۷۵
توزیع: شرکت پیام‌رسان پیروز - تلفن: ۶۶۱۸۲۱۳۰-۵
چاپ: کاراپام - تلفن: ۴۴۹۸۲۹۶۹
www.sharhnewspaper.ir

تهران : اذان ظهر ۱۳:۱۰ اذان مغرب ۲۰:۴۲ اذان صبح فردا ۴:۱۶ طلوع آفتاب ۵:۵۹

روزنامه شرق

چهارشنبه ۲۲ تیر ۱۳۹۰ ۱۱ شعبان ۱۴۲۲ ۱۳ آچولای ۲۰۱۱ سال هشتم شماره پیاپی ۱۲۹۲ شماره ۲۶۹ دوره جدید ۲۰ صفحه

مهرجویی «نارنجی پوش» را جلوی دوربین می‌برد

شرق: جلسات شورایای صدور پروانه نمایش ۳۵ میلیمتری و شورای صدور پروانه فیلمسازی ۳۵ میلیمتری در ۲۰ تیر ۹۰ در اداره کل ارزشیابی و نظارت تشکیل شد و داریوش مهرجویی برای فیلم «نارنجی پوش» از این شورا پروانه ساخت دریافت کرد. به گزارش روابط عمومی معاونت امور سینمایی و سمعی و بصری وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی مهرجویی علاوه بر کارگردانی، تهیه‌کنندگی این پروژه را برعهده خواهد داشت. این فیلم در ژانر اجتماعی و درباره محیط‌زیست جلوی دوربین خواهد رفت.



کلبه کوچک من

صدای سرود ذره‌ها –۱۶

اردشیر خرنکوب

■ به جای مقدمه: ما هم به سراغ درجه بعدی می‌رویم. آیه یکصدو پنجاهوینجم سوره بقره: «ما شما را با چیزی از ترس، گرسنگی و کاهش در مال و جان و محصولات (کشاورزی، صنعتی و...) آزمایش می‌کنیم. به استقامت‌کنندگان بشارت بده!» این آیه در بیرون از کلبه کوچک من و در بیرون از زندان مخوفی من که در آن اسیرم، برای من طعمی از یک هشدار بخشنامه‌ای داشت. که: ای آدم‌ها، مراقب باشید که احتمالا با یک چنین گرفتاری‌هایی مواجه خواهید شد.همین‌اماوقتی به کلبه کوچک خود در افتادم، باور کردم که این آیه، فراتر از ظاهر بخشنامه‌ای‌اش،قوی‌ترین آرامبخش‌هاوتسکین‌دهنده‌ها و راهنمایی‌های رهایی‌بخش را با خود دارد. گرفتاری‌های بشر مگر آیا خارج از این چارچوب است؟ یا او را ترس از چیزی و کسی فرامی‌گیرد، یا به گرسنگی و تشنگی درمی‌افتد، یا به آسیب مالی دچار می‌شود، یا کسی از او می‌میرد، یا اتفاقی و حادثه‌ای و بلایی برای سرمایه‌های مالی و عاطفی‌اش رخ می‌دهد. همه این گرفتاری‌ها را، یک ریسمان پایبند با هم پیوند داده‌است. این که اغلب ابتهالات بشر، آزمون‌هایی برش رادی اویند. نیز هر آزمونی آغاز و پایانی دارد. که خداوند در انتهای این آیه، به بندگان صبور و پایدار بشارت می‌دهد: که پیروزمندان این آزمون، خود شماید. در واقعیت بیرونی، این آیه، مبتدای آیه پیشین است. که خدا در آن ما را به صبر و نماز فراخوانده است. در انتهای این آیه، ابشاری از نشاط و شوق رو به ما هجوم آورده و بی‌تاب سرازیر شدن است: «وبشرالصابرين» و این یعنی جایزه یعنی کسانی که در این آزمون روسفید شده‌اند، پیش من خدا جایزه دارند. کیست که نداند جایزه خدا،فرد کسهایی پول از آسمان به پشت در اتلی ما نیست. یا برنده شدن ما در فلان بانک و فلان قرعه‌کشی! جایزه‌های خدا از جنس «رشد» است. که تامین مایحتاج مالی و معیشتی- که متأسفانه عمده عمر عاطفی و فکری و روحی و ایملی ما را به خود مشغول داشته- زیرمجموعه‌ای حقیر از همان رشد است.

ادامه دارد



تلافی

محمدجواد حق شناس:

به آینده سخت امیدوارم

سهام‌الدین بورقانی



چه تلاش‌ها برای احیا و نگهداری‌اش کردند تا یادآور حکومت عدل علی(ع) باشد. این روزها منطقه خاورمیانه آستان حوادث بسیاری است که شاید در یکصد سال گذشته هرگز شاهد آن نبوده و از سویی اخبار ناگوار اجتماعی در خمینی‌شهر و کاشمر و... که گفتن آنها موجب ملال خواهد شد، مهم‌ترین دغدغه‌هایم هستند.

■ با این تفاسیر به آینده امیدوارید؟

می‌رسد که جریان‌های تندرو رو به افول‌اند و افراد دلسوز و مناهرو که بر طبل تدبیر و گذشت و اعتدال می‌کوبند گوش‌های بیشتری را متوجه خود کرده‌اند که سعی‌شان مشکور باد.

■ **چه راه‌هایی وجود دارد تا فضا تلطیف شود و نبروهای سیاسی با عقاید مختلف بتوانند همدگر را بپذیرند؟**

در این مسیر در اولین قدم باید از خود گذشت؛ خود را نبینیم و آنچه را که منافع ملی حکم می‌کند به آن گردن بگذاریم. شاید راهکارهای بزرگان دو طرف بتوانند به تلطیف این فضا کمک کند. اگر به جای نشان‌دن بدر کینه و دشمنی نهال دوستی و مهر را بنشانیم و برای فهم یکدیگر مدارا پیشه کنیم و تدبیر و اعتدال را فراموش نکنیم حل مشکلات دور از دسترس نیست. ان‌شاءالله.

سان

اصلی

باز تولید در نگاه کلان

تنسی ویلیامز و...؟ در ایران بسیاریند کسانی که ۱۰ سال از نمایشنامه‌نویسی‌شان گذشته اما دو برابر سن حرفه‌ای‌شان نمایشنامه نوشته‌اند. اگر نویسندهای برای نوشتن ارزش قابل باشد، می‌داند که پرنوشتن افتخار نیست و معیار نویسنده بودن، بی‌شمار نمایشنامه‌نوشتن نیست که اگر چنین بود آوژن اسکریب بیش از جخوف سرشناس می‌شد. پس چرا نمایشنامه‌نویسان ما ناگزیرند تراکتورانه بنویسند، چون فرصت بازتولید نمایشنامه‌هاشان هرگز فراهم نبوده‌است، فرصتی که برای ویلیامز، میلر، رضا پینتر و... ایجاد شده‌است. در سال در سرزمین ایران نویسندگان و کشورهای دیگر اجراهای گوناگونی از نمایشنامه‌های آنان روی صحنه می‌رود. البته هنوز شاید دور است روزی که نمایشنامه‌های ایرانی در سرتاسر جهان روی صحنه روند اما راه رسیدن به آن روز ایجاد فرصت برای نمایشنامه‌های موفق ایرانی به‌منظور اجرای مکرر در داخل کشور است و البته اجرای مکرر این نمایشنامه‌ها در مراکز اصلی تئاتر کشور و نه حواله‌دادن بازتولید به سالن‌های ناشناخته. پس بازتولید راهی‌است برای ارج‌نهادن به آثار ارزشمند نمایشنامه‌نویسانی که کمبود سالن مانع از حضور بیشتر آثارشان روی صحنه بوده است. اگر تئاتری پرماتشاگر است ولی به‌دلیل دادن فرصت به دیگری، سالان را از آن گروه موفق می‌گیرند آن گروه باید این حق را داشته باشد چند سال بعد حتی یک سال بعد، آن نمایش را دوباره روی صحنه ببرد. این احترام به آن گروه است که کارشان هنوز خواهان دارد و احترام به تماشاگرانی که آن نمایش را ندیده‌اند یا می‌خواهند پس از گذشت یک یا چند سال آن نمایش را دوباره ببینند. و حالا من ناگزیرم برای فهماندن به برخی، از حربه شریف مقایسه بهره بگیرم. تصور کنید مثلاً محمود دولت‌آبادی را که کلیدر یکی از بهترین رمان‌های ایرانی را با چه مراتر و دقتی نوشته‌است و حالا سال‌هاست که کلیدر بازچاپ می‌شود. آیا ابلهانه نیست پرخاش به او که به‌جای بازچاپ کلیدر رمان دیگری بنویسد؟ آیا بد نیست اظهار نظر کنتره‌ای و امر و نهی کردن به مدیران نشر که اغاغر از صرف چاپ رمان‌های تازه کنند؟ البته هرگز هیچ حرف نابخرده‌ای از جماعت داستان‌نویس نخواندم که محمود دولت‌آبادی را به دلیل بازچاپ کلیدر محکوم کند به تکرار خود و توقع داشته باشد او از بازچاپ سرمایه هنری زندگی‌اش کلیدر دست بردارد. بازچاپ اثر هر نویسنده، افتخار آن نویسنده است و حاکی از این واقعیت که اثرش خواننده دارد و توجه داشته باشی‌که بازچاپ یعنی چاپ دوباره همان اثر بدون هیچ تغییری، حال آنکه بازتولید یک نمایشنامه حتی اگر توسط همان کارگردان قبلی انجام شود و حتی اگر همان بازیگران قبلی اجرائیش کنند باز هم اثری متفاوت با اجرای قبلی است چون تئاتر پدیدهای زنده پس متغیر است. بازتولید در نگاه کلان در صورت شناسایی و اجرای دوباره نمایشنامه‌های مهم پیش از انقلاب تاکنون رستانخیز تئاتر ما خواهد بود.

محمد

یعقوبی

کارگردان تئاتر

پرفسور برآزنسکی: تو شاربکا داری مزخرف می‌گی و بدتر از همه اینکه با اعتمادبه‌نفس کامل هم مزخرف می‌گی.

(رمان دل سگ، میخائیل بولگاکف)

چندی پس از اعلام مصوبه‌های شورای هنری تئاترشهر برخی از جماعت تئاتر به یکی از این مصوبه‌ها درباره بازتولید نمایشنامه‌های موفق ایرانی چنان تاختند که من شگفت‌زده شدم. با پیش از این، گمان می‌کردم مدیران هستند که نمی‌خواهند نمایشنامه ایرانی و پیرو آن تئاتر ایرانی یا بگیرد اما هفته گذشته فهمیدم که دلیل پا نگرفتن تئاتر ایرانی خود تئاتری‌ها هستند. یکی از معترضان محترم برای مخالفت خود با لحنی رادی‌آزار به کف‌گیر و ته دیگ متوسل شده بود. جوانی هم بر سر شاح من برید و با لحنی افتخارآمیز فرمود حاضر نیست هیچ‌وقت خودش را تکرار کند. جوانی دیگر نسنجیده فرمود بازتولید، خیانت به تئاتر است. باری کارگردانی هم صریح‌تر از دیگران خود را مخالف بازتولید نمایشنامه‌های ایرانی اعلام فرمود و نمایشنامه‌های خارجی را شایسته بازتولید دانست و من شک ندارم او هنگام مقایسه نمایشنامه‌های خارجی و ایرانی گوشه‌چشمی به تفاوت خمیردندان خارجی و ایرانی داشت، اما زرشک طلایی بدترین اظهارنظر در این مسابقه، مخالفت بی‌تدبید حق بازیگری است؛ نمایشنامه‌نویس که امیدوارم با حرف‌های نابخره‌ام‌اش راه را برای بازتولید یکی، دو اثر شایسته بازتولید خودش نبسته باشد.
بله، زرشک طلایی حق اوست چون در جمع معترضان تنها نمایشنامه‌نویس اوست که یهوداوار ارزش بازتولید نمایشنامه‌های ایرانی را انکار کرده است. خوش‌بینانه اگر بنگریم این واکنش‌های بی‌اساس بر اساس برداشت نادرست از مصوبه شورای تئاترشهر بود. معترضان از مصوبه شورای هنری تئاترشهر چنین فهمیده بودند که ششورا اولویت اجرا در سال ۹۰ را بازتولید نمایشنامه‌های ایرانی می‌داند. البته شاید دلیلش واژه «تاکید دارد» در مصوبه ششورا بود. لازم است به‌عنوان یکی از اعضای شورای هنری تئاترشهر اعلام کنم مصوبه ششورا فقط حاکی از ایجاد فرصت برای بازتولید نمایشنامه‌های ایرانی موفق است و نه اجبار یا اولویت و نه حتی تأکید. پس مصوبه شورای هنری هیچ‌کس را مجبور نمی‌کند نمایشنامه‌های ایرانی را بازتولید کند. فقط یادآور می‌شود که این فرصت را برای کارگردانان قابل است تا مجبور نباشند برای گرفتن نوبت اجرا، نمایشنامه خارجی بدهند و نمایشنامه‌نویسان هم مجبور نیستند در سال نمایشنامه بنویسند که باشند. مگر چخوف چند نمایشنامه در زندگی خود نوشته است؟ یا پینتر، یاسمینا رضا، میلر،

چهارشنبه خوانی

در آستانه عشق

بهاره رهنما



ایسن روزها بازهم به فراخور دخترکی که در آستانه چهارده سالگی در خانه دارم و دغدغه همیشگی ذهن خدوم «عشق» به بازخوانی بعضی از آثار کلاسیک ادبیات فارسی که به صورت گزیده یا مراجعه به خود داستان در کتاب‌های باقیمانده از سال‌های دانشکده ادبیات کنار هم چیده‌ام، می‌پردازم. از طرفی این بازخوانی مرا یاد کتاب – مقاله تاثیرگذار ایتالو کالونیو به نام «چرا باید کلاسیک‌ها را بخوانیم» می‌اندازد که خودش کتاب بسیار لازم و دقیقی برای پیگیران دنیای ادبیات ونویسندگان جوان است.از طرف دیگر با مقایسه شخصیت‌های داستانی این درام‌های عاشقانه مثل لیلی و مجنون، خسرو و شیرین، ویس و رامین، اِیساال و سلمان و... باحتیاط رابطه‌های دوگانه و مثلثی مثل مثلث بین خسرو پرویز، شیرین و فرهاد که تقریباً با ورودشکر اصفهانی (معشوقه خسرو پرویز) تبدیل به یک مربع پیچیده می‌شود یا در داستان اِیساال و سلمان و فرهاد وجود تفاوت سنی مشهود معشوق (زن) و عاشق (مرد) که در واقع رابطه اولی آنها رابطه دایه فرزندخواندگی است – که البته در روایت این سینا و روایت جامی تفاوت اندکی بین این دو وجود دارد – پی به این نکته بردم که همچنان چگونه وقتی اولین آدم از در غار بیرون آمد و تخیلات ذهنی‌اش را با زغال و سنگ‌های تیز بر در و دیوار بیرونی غار کند و شبیه‌ترین نقش‌ها را به هنر نقاشی مدرن پدید آورد، ظهور در بین این داستان‌ها نیز پرداخت مدرنی برای پلات و رابطه این شخصیت‌ها به چشم می‌خورد که هنوز هم بعد از هزار سال تازه است. این نکته که داستان‌های خوب دنیا همه تکرار داستان‌های پیشینیان است به گمان من نوشتن این گونه داستان «درام عاشقانه» یکی از بهترین کلیدهای پیشبرده‌فصه است. فقط وقتی اینها را می‌خوانیم و به پریا هم اشاره‌هایی به خود داستان‌ها و شخصیت‌هایشان داریم او از من می‌پرسد مادر آخر ننگفتی اینها واقعی بوده‌اند یا داستان، سکوت می‌کنم ولی ترجیح می‌دهم که آنقدر بی‌پروا و جسور باشم که به او جواب بدهم که به گمان من این داستان‌های عاشقانه روزگاری همه‌شان اتفاق افتاده‌اند؛ روزگاری هر چند نه چندان دور.

یحیا

در سوگ مردی که

خاک را «سبز» می‌خواست

پوریا سوری

خارجی - روز - خیابان انقلاب: از خانه بیرون زدم، گرمای خورشید تن زمین را تفت داده است. درختان عمگین سر به روی شله هم گذاشته‌اند. گنجشکان خاموش و ماتم‌زده روی سیم‌های لخت برق ترک کرده و جیکشان در نمی‌آید. نه بادی بر می‌خیزد که خنکای مرهمی بر سینه‌ای باشد، نه لبری گوشه‌ای از آسمان را ارق کرده که سایه‌ای بر سرمان بنشانند؛ همه امروز غمگین‌اند.

داخلی - روز - ساختمان روزنامه: خبر سخت سنگین است. در بالوم نمی‌گنجد می‌گویند «یاسر انصاری» بامداد سمنشبه سکنه کرده و دقایقی بعد در گذشته است. رادی خبر هم آدم غیرمطلعی نیست، مژگان جمشیدی، همسر یاسر است. مژگان دقایقی از صبح نگذشته در ویلاگش نوشته «یاسرم، عزیزم، همسر وفادرم، مردی که همیشه غصه محیط‌زیست سر دلت سنگینی می‌کرد، دیشب نیمه شب توی دستم‌مرد یاسر برای همیشه مرا ترک کرد. از لحظه ایست قلبی تا لحظه تمام کردنش شاید فقط پنج شش دقیقه طول کشید.» در سالن تحریریه، همه کسانی که مژگان جمشیدی و یاسر انصاری را می‌شناسند، مثل مرده‌های متحرک هم را نگاه می‌کنند، سری تکان می‌دهند، گوشه چشمانشان از اشک تر می‌شود و از کنار هم می‌گذرند.



خارجی - همه شب، همه روز - کوه، کویر، جنگل و دریا: همه ماتم‌زده مردی هستند که عمر کوتاه اما پربرابر ۲۲ ساله‌اش را وقف محیط‌زیست ایران کرده بود. مدیر سایت و خبرگزاری «سبزسبز» بود و دبیر «کلون عالی گسترش فضای سبز ایران». او حتی زندگی مشترکش را هم بر پایه عشق و علاقه به محیط‌زیست، با مژگان جمشیدی، یکی از معروف‌ترین روزنامه‌نگاران مستقل و فعالان محیط‌زیست ایران بنا نهاده بود. و حالا کوه و کویر و جنگل و دریا در سوگ مردی نشستند که نمی‌دانند پس از «یاسر انصاری کجوری» چه کسی سایه حمایتش را می‌خواهد بر سر آنها بگسترند و با غم آنها بگیرد و یا سرسبزی و نشاط‌شان خنده سر دهد. تنها تکیده و خاموش زیر لب زم‌زمه می‌کنند: در آوار خونین گرگ و میش/دیگر گونه مردی آنک / که خاک را سبز می‌خواست! /و عشق را شایسته زیباترین زنان/ که انیش به نظر/ هدیتی نه چندان کم بها بود/ که خاک و سنگ را بشاید، چه مردی! چه مردی که یاسر انصاری بود.